**جلسه 81-193**

**یک‌شنبه – 20/12/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

راجع به فرعی که دیروز مطرح کردیم به مناسبت این‌که موضوع جواز نظر و همین‌طور جواز کشف زن، من یحرم نکاحه هست و این شامل ابوالمرتضع هم می‌‌شود که در روایت داریم که پدر فرزند شیرخوار فرزندان نسبی آن مادری را که به این فرزند شیر داده است نباید بگیرد. در روایت ایوب بن نوح هست: لان ولدها صارت بمنزلة ولدک و در صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری هست که لاتحل له، فرزند مرضعه بر پدر مرتضع حرام است.

که آقای زنجانی ظاهرا الغاء خصوصیت عرفیه کردند فرمودند که در آن مثالی که مادربزرگ پدری می‌آید نوه پسریش را شیر می‌‌دهد، آنجا هم به احتیاط واجب عروسش بر پسرش حرام می‌‌شود. اگر مادربزرگ نوه دختریش را شیر بدهد فتوی هست که دخترش بر دامادش حرام می‌‌شود که منصوص است ‌در این دو روایت و لکن آقای زنجانی در جایی که مادربزرگ نوه پسریش را شیر بدهد احتیاط واجب می‌‌کند. و ایشان هم تعبیر کردند احتیاط واجب تا قابل رجوع به دیگران نباشد طبعا در این مورد این پسر و این دختر مجبورند احتیاطا از هم طلاق بگیرند.

چرا این فرمایش را فرمودند و لو از باب احتیاط واجب است و فتوی نیست ولی منشأش چیه؟ منشأش ظاهرا همان نکته‌ای است که دیروز برخی از آقایان مطرح می‌‌کردند که متفاهم عرفی این است که وقتی مادربزرگ نوه دختریش را شیر می‌‌دهد به داماد می‌‌گویند که فرزند این حاج خانم که مرضعه پسر توست، فرزند این حاج خانم مثل فرزند خودت می‌‌ماند، ‌دیگه با او زندگی مشترک نداشته باش، ‌این خانم شما بنت المرضعة است و شما ابوالمرتضع هستی. بنت المرضعة بمنزله فرزند شمای ابوالمرتضع است، ‌کانه داری با فرزند خودت ازدواج می‌‌کنی. خب همین نکته عرفیه در آن جایی که مادربزرگ نوه پسریش را شیر می‌‌دهد، ‌همانجا هم گفته می‌‌شود به مادر این فرزند گفته می‌‌شود ‌ام المرتضع. به‌ ام المرتضع، ‌زوجه می‌‌گویند شما که مادر این مرتضع هستی داری با فرزند مرضعه زندگی مشترک می‌‌کنی که او هم بمنزله فرزند خودت شده، یعنی شوهرت که ولد المرضعة است، خانمی که مادر این فرزند شیرخوار هستی، تو داری با مردی زندگی می‌‌کنی که فرزند آن مرضعه آن فرزند توست، فرزند مرضعه فرزند تو بمنزله فرزند خودت می‌‌ماند. شوهر شما ولد المرضعة است، ‌ولد مرضعه فرزند شماست، ‌مثل فرزند خودت می‌‌ماند، ‌چه جوری داری با این آقا در یک سقف زندگی می‌‌کنی؟‌

این محصل الغاء‌ خصوصیتی که آقای زنجانی تمایلی به آن دارند.

و لکن انصاف این است که ما همچون الغاء خصوصیتی نمی‌فهمیم. به ابوالمرتضع خطاب کنند بگویند این خانم شما دختر مرضعه است، ‌ابوالمرتضع با دختر مرضعه ازدواج نمی‌کند، ‌او مثل فرزندش می‌‌ماند‌، این دلیل می‌‌شود که بیایند به مادر مرتضع هم بگویند شوهر تو ابن المرضعة است؟ ابن المرضعة فرزند تو هم بمنزله فرزند توست؟ آخه یک نکات ارتکازی عرفی اگر بود، ‌عرف تفکیک نمی‌کرد بین این دو مثال حق با شما بود. [و لکن] یک امر تعبدی است که بنت المرضعة بمنزلة بنت اب المرتضع شرعا. اما چه جور ما بیاییم بگوییم ابن المرضعة لولد امرأة، این‌جور می‌‌شود دیگه، ‌ابن المرضعة لولد امرأة بمنزله ولد هذه المرأة تعبدا. آخه بحث تعبدی است، ‌بحث ارتکاز عقلائی نیست که ما بگوییم در ارتکاز عقلاء فرقی بین این دو مثال نیست.

[سؤال: ... جواب:] تعلیل به یک امر تعبدی است:‌ لان ولدها صارت بمنزلة ولدک شرعا. اما ولد مرضعه صارت بمنزلة ولد ابی المرتضع نه این‌که ولد المرضعة صارت بمنزلة ‌ام المرتضع. آخه در نکات تعبدیه چه جور دخالت می‌‌خواهد بکند. روایت می‌‌گوید ولد المرضعة بمنزلة فرزند پدر مرضعه است. شما می‌‌گویید ولد مرضعه بمنزله فرزند ‌ام المرتضع هم هست بعد می‌‌گویید این آقا پسر این داماد ولد المرضعة است و بمنزله ولد ‌ام المرتضع هم هست که همسر این داماد است. و لذا کانه این خانم با فرزند خودش ازدواج کرده. خب این تعلیل به امر ارتکازی نیست تا ما بیاییم بگوییم ارتکاز عقلائی توسعه می‌‌دهد، ‌تطبیق یک امر تعبدی است.

مخصوصا که عرف آن زمان نقش پدر را با مادر تفاوت قائل بود و از نظر علمی این‌طور نیست. پدر صاحب فرزند است و مادر وعاء و ظرف است. در روایت هم تشبیه کرده می‌‌گوید زن وعاء است برای فرزندانت، نگاه کن بهترین وعاء را انتخاب کن. انتساب فرزند به پدر در عرف آن زمان بیشتر بوده و لذا به قبیله پدر ملحق می‌‌شده، مادر را می‌‌گفتند نقش ظرف را دارد، مثل رحم مصنوعی که حساب می‌‌کنند، ‌کانه یک جایگاه مصنوعی است برای این‌که این نطفه در آنجا پرورش پیدا کند و بزرگ بشود. خب شما چه جور می‌‌گویید عرف با این ارتکازی که دارد فرق می‌‌گذارد بین اب المرتضع و‌ ام المرتضع ولی در اینجا می‌‌گوید به نظر من فرقی نمی‌کند؟

[سؤال: ... جواب:] تقریب به ذهن است و در حقیقت دارد یک کبری تعبدیه را تطبیق می‌‌کند. ولدها صارت بمنزلة ولدک ایها الاب للمرتضع. اما معنایش این است که به ‌ام المرتضع هم بگویند ولد المرضعة که شوهر این زن است صارت بمنزلة ولدکِ یا‌ام المرتضع؟ این دیگه انصاف این است که لایساعد علیه فهم العرف.

برخی از معاصرین در اصل مطلب ایراد گرفتند. گفتند حتی در آن جایی که مادربزرگ نوه دختریش را شیر می‌‌دهد، ما احتیاط مستحب می‌‌کنیم که شوهر این خانم یعنی آقاداماد حرام بشود با دخترخانم. نه، این ادله ضعیف است. چرا؟ گفته‌اند اما روایت ایوب بن نوح اولا مشکل سندی دارد. کتب علی بن شعیب، ‌خب این علی بن شعیب توثیق ندارد.

ثانیا: متنش قابل قبول نیست. چرا؟ برای این‌که لان ولدها صارت بمنزلة ولدک، آقا! این مادرزن ما بچه ما را شیر داد، بچه ما شد فرزند رضاعی مادرزن ما. دیگه از فرزند حقیقی یک زن که بالاتر نیست؛ فرزند حقیقی یک زن بر انسان حرام نمی‌شود. ببینید! مادرزن فرزند من را شیر داد، بعد از آن، فرزند من شد فرزند رضاعی مادرزن، زن ما ملحق شد به تبع این فرزند رضاعی مادرزن که فرزند من هم هست، این زن ما هم ملحق به او شد، ولدها صارت بمنزلة ولدک. آخرش این است: انتساب فرزند من به مادرزن من به وسیله انتساب مستقیم به وسیله رضاع، ملحق می‌‌شود مثل انتساب حقیقی مثل این‌که فرزند من فرزند مستقیم این خانم باشد، ‌دیگه از او که بدتر نمی‌شود که.

کلام در این است، خوب دقت کنید! ایشان می‌‌گوید اگر یک زنی دختری داشت، من این زن را بگیرم، ‌تا دخول نکند انسان به آن مادر، ‌این ربیبه حرام ابدی نمی‌شود و لذا می‌‌شود مادرش را طلاق داد قبل از دخول و فرزندش را گرفت. تعبیر این است: می‌‌گویند لانّ ولد الزوجة و ان کان نسبیا لایکون بمنزلة ولد الانسان الا اذا دخل بأمها. بابا! ولد زوجه، دختر همسر حرام ابدی نیست مگر بعد از دخول به همسر، آن وقت این خانم ما ولد المرضعة است، ولد المرضعة از ولد زوجه بالاتر است؟ ولد زوجه قبل از دخول به زوجه حرام ابدی نمی‌شود، می‌‌شود زوجه را طلاق داد و دخترش را گرفت، ‌آن وقت این همسر ما ولد المرضعة است، خب فرض این است که ما هم که با آن مرضعه ارتباطی نداشتیم، ‌ارتباط ازدواج نداشتیم، مادرزن ما است و این منشأ بشود که ولد المرضعة بدون دخول به أمش بر ما حرام ابدی بشود اما ولد الزوجة بدون دخول به أمش بر ما حرام ابدی نیست، این قابل قبول است؟ این قابل قبول نیست.

و لذا نمی‌شود به این روایت ملتزم شد.

خب حالا به این روایت نمی‌شود ملتزم شد صحیحه عبدالله بن جعفر چرا؟ او که ندارد لان ولدها صارت بمنزلة ولدک، آنجا دارد لاتحل له. ایشان می‌‌گویند آنجا هم نکته و لو بیان نشده، اما مضمون و نفس این روایات یک نکته است، آن هم روحش و نفسش این است: می‌‌خواهد بگوید لاتحل له لانها صارت بمنزلة ولدک و لذا آن صحیحه علی بن مهزیار هم که داشت فانهن فی موضع بناتک، همه این‌ها مشکل پیدا می‌‌کند و عملا احتیاط مستحب می‌‌شود بر خلاف مشهور.

[سؤال: ... جواب:] و لو حدوثا. اگر مردی فرزندش را داد به یک خانمی‌ او شیر داد، بعد از مدتی هوس کرد دختر این خانم را بگیرد، ‌برود بگیرد، احتیاط مستحب است که نگیرد. خب احتیاط مستحب را عمل نمی‌کند تا چه برسد به اینجا که قبلا ازدواج کرده با دختر این خانم بعدا بچه شیرخوارش را داده به این مادرزنش شیر داده.

انصافا این مطالب قابل قبول نیست. ما اصلا این مطالب را نمی‌فهمیم، زبان مشترکی ما با این مطالب نداریم.

اولا: کتب علی بن شعیب، اسناد جزمی می‌‌دهد ایوب بن نوح. بعد می‌‌گوید فکتب، ایوب بن نوح می‌‌گوید علی بن شعیب به ابی الحسن علیه السلام نوشت این مطلب را و ایشان در جواب این‌طور نوشت. ما چه کار داریم علی بن شعیب توثیق دارد یا ندارد. شما اگر بیایید یک انسان اصلا فاسق و فاجری را اسم ببرید، بگویید ایشان به مرحوم امام نامه نوشت و مرحوم نامه در جواب این‌جور فرمود، بگوییم این خبر معتبر نیست چون آن آقای نامه نویسنده فاسق فاجر است. خب شما می‌‌گویید خوش‌انصاف من دارم نقل می‌‌کنم چه کار دارید به آن فاسق فاجر؟ من دارم می‌‌گویم فکتب. از کجا دارید می‌‌گویید فکتب علی ما یدعیه علی بن شعیب، همچون چیزی نیست که.

[سؤال: ... جواب:] چرا نمی‌شناختند خط امام را؟ ... از کجا می‌‌گویید اعتماد کرد به گفته علی بن شعیب؟ ظاهر اسناد جزمی که می‌‌گوید فکتب علیه السلام. ما نمی‌گوییم علیه السلام از ایوب بن نوح است، این‌ها را بعدا مستنسخین اضافه کردند اما معلوم است که فکتب یعنی کتب ابوالحسن دیگه.

اما اشکال دلالی: واقعا عجیب است. چه ربطی به هم دارد؟ بنت الزوجة در صورتی حرام ابدی می‌‌شود که مادرش مدخول‌بها باشد. اما در بنت المرضعة شارع گفته آقا! بنت المرضعة بمنزله فرزند پدر مرتضع است در این‌که جایز نیست با او ازدواج کند. خبر، معتبر [است] مشهور هم به آن عمل کردند. دو حدیث معتبر دیگر هم هست، یکی صحیحه عبدالله بن جعفر یکی صحیحه علی بن مهزیار. اجتهاد در مقابل نص که نمی‌کنیم. شارعی که در بنت الزوجة گفته در صورتی حرام ابدی است که به مادرش دخول کرده باشیم، ‌در جاهای دیگر مثل لاتنکحوا ما نکح آبائکم، زن‌پدر حرام ابدی است و لو یک آن عقد موقت کرده است پدر ما با او برای این‌که شبهه شرعی می‌‌کرد، می‌‌خواست با او چند کلمه حرف بزند، تمام شد و رفت، ‌دیگه ما را محروم کرد از ازدواج با آن خانم، ‌لاتنکحوا ما نکح آبائکم. امهات نسائکم، حرمت علیکم امهات نسائکم. یک دختر‌ بچه‌ای را ما یک ساعت عقد موقت کردیم برای این‌که پدر ما با این دختر بچه محرم بشود، حالا مادرش را می‌‌خواهیم بگیریم می‌‌گویند و حرمت علیکم امهات نسائکم، هیچ دخولی هم انجام نشده به دختر. این‌ها احکام تعبدی است، ‌این‌ها اجتهاد در مقابل نص بر نمی‌دارد. ارتباطی با هم ندارد. زوجه باید مدخول‌بها بشود تا بنت الزوجة حرام ابدی بشود. اما بنت المرضعة را شارع گفته که‌ ای پدر مرتضع! ‌ای پدری که فرزند شیرخوارت از مادر این دختر شیر خورده است! دختر این مرضعه مثل فرزند تو می‌‌ماند شرعا، ‌با او ازدواج نکن! [پس درست نیست گفته شود] لایجوز ذلک بگوییم کراهت.

اشکال دوم ما به بیان ایشان: ثانیا: بر فرض آن تعلیل اشکال دارد، صحیحه عبدالله بن جعفر که مشتمل بر تعلیل باطل نیست. تعلیل ذکر می‌‌کنند می‌‌گویید تعلیل درست نیست، ‌ذکر هم نمی‌کنند می‌‌گویید نفَسش نفس تعلیل است. خب تعلیلی که باطل است ذکر نکنند، ‌این جرم است؟ خب ذکر نمی‌کنند. لاتحل له. حکم شرعی اگر بگویید مقطوع البطلان است، امرأة ارضعت ولد الرجل هل یحل لذلک الرجل ان یتزوج ابنة هذه المرضعة فوقع لاتحل له، تعلیل هم ذکر نکرد، شما می‌‌گویید به جرم این‌که در حدیث دیگری تعلیل باطل هست، سندش هم ایراد دارد، ‌این حدیث معتبر را که هم سندش درست است هم تعلیل باطل به نظر شما در او ذکر نشده است او را رد کنیم، وجه فقهی ندارد.

صحیحه علی بن مهزیار هم روشن است. صحیحه علی بن مهزیار می‌‌گفت: زنی فرزند من را شیر داده، شوهر این زن یک خانم دیگری دارد، من می‌‌روم دختر آن خانم دیگر را می‌‌گیرم، من دختر آن خانمی را که فرزندم را شیر داده نمی‌گیرم، دختر آن خانم اول را نمی‌گیرم، دختر خانم دوم را می‌‌گیرم که فرزند من را آن خانم دوم شیر نداده. امام فرموده جایز نیست بخاطر اتحاد فحل، ‌بخاطر این‌که شیری که فرزند شما خورد از یک شوهری است که فرزند خانم دیگر این شوهر هم از جنس همان شیر است یعنی در جنس لبن الفحل با هم مشترک هستند.

همه این شیرها مربوط می‌‌شود به این فحل واحد که معنایش این است، خوب دقت کنید! اگر این زن دوم می‌‌رفت یک دختر دیگری را شیر می‌‌داد، دختر نسبیش که هیچ نمی‌شود گرفت، ‌دختر رضاعی هم اگر پیدا می‌‌کرد این زن دوم، ‌چون فرزند من توسط زن اول این آقا شیر خورده و این دختر خانم توسط زن دوم این آقا شیر خورده و الا بچه او نیست، ‌همین که اتحاد فحل دارند من نمی‌توانم این دختر رضاعی این همسر دوم این آقا را بگیرم. فتوی هم همین است. می‌‌گویند یحرم علی اب المرتضع اولاد صاحب اللبن که این آقا است، ولادتا و رضاعا، ‌بخاطر همین نکته که در روایت است که می‌‌گوید چون من قبل لبن الفحل.

و نوعا این مواردی که هست لااقل این را شرط کنید، ‌این روایت که دیگه مشکل ندارد. مگر این‌که بگویید اینجا هم لانّهنّ صرن بمنزلة بناتک این هم تعلیل باطلی است. این هم که جوابش را دادیم.

[سؤال: ... جواب:] شما می‌‌گویید بنت الزوجة شرطش این است که برای حرمت ابدیه به مادرش دخول بکند، ‌خب این چه ربطی دارد به بنت المرضعة؟‌ شرط حرمت بنت المرضعة هم این است که به مادرش دخول بکنیم؟ خواهر فرزند آدم نمی‌شود مثل فرزند خودت می‌‌شود. لان ولدها صار بمنزلة ولدک. این دختر مرضعه مثل فرزند خودت می‌‌شود. وقتی مثل فرزند خودت می‌‌شود، حالا بر فرض مثل خواهر فرزندت بشود چه فرق می‌‌کند. ... می‌‌شود ازدواج کرد با خواهر فرزند؟

راجع به بحث این‌که روایت حسین بن علوان دارد که العورة ما بین السرة الی الرکبة، عرض کردیم که این دلالتش اشکال دارد چون الف و لام، ‌الف و لام جنس است و ارتکاز متشرعه این است که جنس عورت ما بین السرة‌ الی الرکبة نیست. مردها جلوی مردها، حمام می‌‌رفتند فوقش قبل و دبرشان را می‌‌پوشاندند، خیلی اگر احترام می‌‌خواستند بکنند، بیش از این نبود. زن‌ها پیش زن‌ها. پس این ما یصلح للقرینیة دارد، ‌حمل بر استحباب می‌‌شود.

راجع به سندش آقای زنجانی اشکال کردند. فرمودند آقای خوئی گفتند که ابن عقده طبق نقل علامه حلی می‌‌گوید که الحسن اوثق من اخیه الحسین‌، پس معلوم می‌‌شود هر دو ثقه هستند. آقای زنجانی گفتند نه این ظهور ندارد در وثاقت هر دو. دو تا شاهد ذکر می‌‌کنند. غیر از آن بیان عرفی که یکی به یکی می‌‌گوید بچه تو بزرگ‌تر است یا بچه من؟ او می‌‌گوید بچه تو بزرگ‌تر است. ما می‌‌گویید خب الحمدلله، ‌شما کی ازدواج کردید که بچه‌هایتان بزرگ شد؟ می‌‌گوید نه بابا، این بچه‌اش یک ماه است بچه من پانزده روزه است. عرفی هم هست. دو تا آدم بدشکل یکی به دیگری می‌‌گوید من از تو قشنگ‌تر است. هیچکس هم نمی‌خندند، می‌‌گویند آدم منصفی است، او هم می‌‌گوید راست می‌‌گویی، تو از من قشنگ‌تری.

[سؤال: ... جواب:] هیچ خنده ندارد. ... قال رب السجن احب الیّ مما یدعوننی الیه، ‌هر دو محبوب هستند؟ نه، هر دو که محبوب نیستند. منتها در مقام قیاس این بهتر از آن است، این محبوب‌تر از آن است.

دو تا شاهد از رجال هم می‌‌آورد ایشان:

شاهد اول این است که راجع به حسن بن علی بن ابی حمزة بطائنی، ابن غضائری تعبیر می‌‌کند می‌‌گوید که: کان ضعیفا فی نفسه و ابوه اوثق منه.

شاهد دوم: خود نجاشی در ترجمه حسن بن محمد بن جمهور می‌‌گوید: ثقة فی نفسه یروی عن الضعفاء و یعتمد علی المراسیل ذکره اصحابنا و کان اوثق من ابیه و اصلح. خب هر کی ببیند این را مثل آقای خوئی باشد می‌‌گوید پس معلوم می‌‌شود که پدرش هم ثقه بوده دیگه. کان حسن بن محمد بن جمهور اوثق من ابیه. می‌آید ترجمه محمد بن جمهور، پدر حسن بن محمد بن جمهور که می‌‌کند، می‌‌گوید ضعیف فی الحدیث فاسد المذهب قیل فیه اشیاء الله اعلم بها من عظمها. یک حرف‌هایی راجع به او زدند که اصلا آدم شرمش می‌آید بگوید. خب این چه جور شد؟ آنجا گفت کان الحسن بن محمد بن جمهور اوثق من ابیه، رسید به پدرش، دیگه هیچ آبرویی نگذاشت برای این پدر.

[سؤال: ... جواب:] این مورد دوم یکجا ذکر نشده. در حسن بن محمد بن جمهور دارد کان ثقة فی نفسه و کان اوثق من ابیه‌، در جای دیگر وقتی محمد بن جمهور پدر این شخص را می‌‌گوید آنجا می‌‌گوید که ضعیف فی الحدیث فاسد المذهب.

ما این‌جور سعی می‌‌کردیم جواب بدهیم، ‌الان هم بی‌میل نیستیم به این جواب. می‌‌گفتیم بعضی از مفاهیم ظهورش در وجود مبدأ از بین رفته مثل همین کوچک‌تر بودن، ‌بزرگ‌تر بوده، ‌زیباتر بودن، ‌زشت‌‌تر بودن، ‌بهتر بودن. الان هیچ عرفی نمی‌گوید مثلا دو شاه ستمکار و لو در تاریخ بنویسند، هیچکس خبر ندارد‌، قرینه متصله ندارد، ‌بگوید آن شاه بهتر از این شاه بود، آن رئیس بهتر از این رئیس بود، ‌هیچ عرفی استظهار نمی‌کند که هر دو تا خوب بودند. این کثرت استعمال منشأ شده ظهورش در وجود مبدأ را از دست بدهد. رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه، ‌این تعبیر احب مثل خیر من اللهو و من التجارة‌ که در سوره جمعه است که ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة، أارباب متفرقون خیر‌ ام الله الواحد القهار.

اما ظهور اولی افعل التفضیل به نظر می‌آید که مبدأ در مفضل و مفضل‌علیه وجود دارد. الان بیایند بگویند که فلانی اعلم از فلانی است، همیجور شهادت می‌‌دهد می‌‌گوید فلانی اعلم است از فلانی، فلانی افقه است از فلانی، فلانی اعدل است از فلانی، بعد از او می‌‌پرسند آقا!‌ این‌هایی که در نامه نوشتی به فلان مرکز که زید اعدل من عمرو، ‌زید افقه من عمرو، ‌اعلم من عمرو، زید اقوی خبرویتا من عمرو، بالاخره راست حسینی نظر شخصیت را به من بگو. می‌‌گوید ببین! هر دو فاسق هستند، ‌هر دو بی‌سواد هستند. پس این چه حرفی بود؟ می‌‌گوید یکی فاسق‌تر است، ‌یکی بی‌سوادتر است برای این‌که بابا آب داد هم نمی‌تواند بنویسد، باز اقلا او را من دیدم نوشت بابا آب داد. عرفی است این؟ بقولٍ مطلق بگویند زید افقه من عمرو، یک وقت قرینه است حرفی نیست، بدون قرینه: زید افقه من عمرو، زید اعدل من عمرو، ‌زید اقوی خبرویتا من عمرو، بدون قرینه، ‌انصافا ظهورش در وجود مبدأ‌ است در دو طرف. در مقبوله عمر بن حنظله می‌‌گوید الحکم ما حکم به افقهما و اصدقهما و اورعهما.

[سؤال: ... جواب:] کجا مسلم است؟ اورع [ورع] بودن در کجای حدیث آمده است؟ ... نه، ‌فوقش صادق باشد اما این‌که ورع باشند در حدیث نیامده. پس ظاهر الحکم ما حکم به اورعها این است که فرض کرده هر دو ورع باشند نه این‌که یکی بی‌تقواییش از دیگری کمتر است. این خلاف ظاهر است. حالا ما دو جا بگردیم راجع به حسن بن علی بن ابی حمزة بطائنی، راجع به حسن بن محمد بن جمهور پیدا کنیم، ‌خب مثل این می‌‌ماند بگوییم امر ظهور در وجوب ندارد چند تا امر پیدا کنیم که استعمال شده در استحباب. لعن ظهور در حرمت ندارد چند تا روایت پیدا کنیم راجع به این‌که لعن استعمال شده در مکروه، ملعون من نام وحده. این عرفی نیست.

و لذا به نظر ما ظهور این تعبیر ابن عقده که علامه نقل کرده در توثیق حسین بن علوان هست. مخصوصا که حسن بن علوان هم ثقه است. یقینا نجاشی یا او را توثیق می‌‌کند یا حسین بن علوان را، گفته ثقة دیگه. پس قدرمتیقن، آخرش این است که حسن ثقه است، ‌وقتی حسن ثقه بود بعد ابن عقده می‌‌گوید که الحسن اوثق من اخیه، ‌انصاف این است: ظهورش در بیان وثاقت حسین بن علوان تمام است. سند تمام است فقط دلالتش بر وجوب ناتمام است.

ان‌شاءالله کلام واقع می‌‌شود در بقیه مطالب فردا.